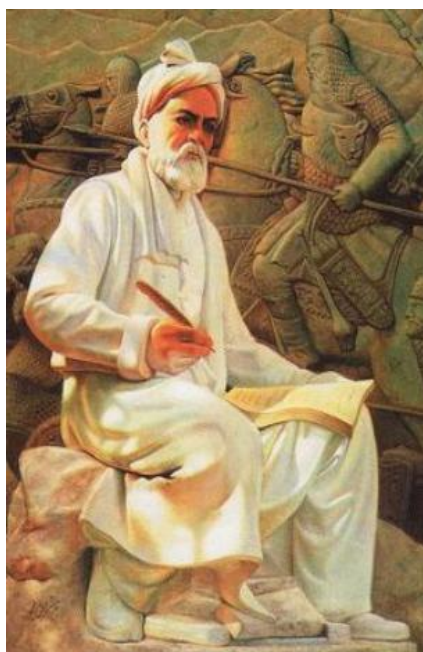




«هنر نزد ایرانیان است و بس!»

در شاهنامه فردوسی

شاهین سپنتا



شاهنامه شناسنامه فرهنگی ایرانیان و سند هویت ملی ماست؛ اما گاه در خواندن آن چنان دچار برداشت اشتباه می‌شویم و بیت‌های آن را نابجا به کار می‌بریم که ناخواسته زمینه‌ساز بازگویی بدترین سخنان ناروا به فردوسی و شاهنامه‌اش را فراهم می‌آوریم. در این راستا، بسیار دیده‌ایم برخی از دوست‌داران فرهنگ ایران به این مصرع از شاهنامه «هنر نزد ایرانیان است و بس!» به نشانه تفاخر و برتر دانستن ایرانیان در انواع هنر نسبت به دیگر ملت‌ها استناد می‌کنند. برای نمونه:

«دیر زمانی‌ست که از حاکمیت نظریه "هنر نزد ایرانیان است و بس" می‌گذرد و گویا تاریخ مصرف آن دیگر به پایان رسیده؛ در کشوری که زمانی مهد هنر محسوب می‌شد فعلا هنر نزد بخش اعظم



مسئولین و دولت‌مردانش مشکلی بغرنج تلقی شده و انگار دیگر باید گفت: "هنر مشکل ایرانیان است و بس!". بسیاری از سیاست‌مداران کشور در جناح‌های مختلف، هنر این زمان را جز حربه فرهنگ بیگانه و دشمن نمی‌پندارند...»¹¹ (بخشی از بیانیه انجمن منتقدان و نویسندگان خانه تئاتر درباره مشکلات تئاتر کشور، ۹۰/۳/۲۱)

و یا: «...هزار بار این جمله را شنیده‌ایم که: "هنر نزد ایرانیان است و بس". هزار بار گفته‌ایم که هنرمندیم و هنر دوست و هنرپرور و هزار بار فخر فروشی کرده‌ایم و بر خود بالیده‌ایم و گفته‌ایم که هنر نزد ماست و با افتخار، کلمه‌ای بر افتخاراتمان افزوده‌ایم که: «و بس!». انگار همه چیز را به حد اعلای آن خلق کرده‌ایم و حالا به تماشای پایان هنرمندی‌مان نشسته‌ایم و وای که چقدر هنرمندیم! چقدر قدر هنر را می‌دانیم و آن را ارج می‌نهیم. سالن‌های سینمایمان روز به روز خالی‌تر از پیش می‌شوند و دیگ هنر هفتم ما چند سالی است، ته گرفته است. تیاترمان که سال‌های سال است در چند سالن کوچک و چند جشن و جشنواره فرمایشی و سفارشی محدود شده و هنوز به جوانی نرسیده، نفس‌های آخر را می‌کشد و جای خالی معماری و هنر ساخت ایرانی را به راحتی می‌توانیم در لابه‌لای غول‌های آپارتمانی شهرها ببینیم. نقاشی و خط و موسیقی و ... آه که جای همه شما چقدر در خانه‌های ما خالی است. جای شاهنامه و حافظ را هم سال‌هاست به تلویزیون و برنامه‌های پرمحتوای (!) این جادوگر در همه جا حاضر، داده‌ایم. همه هنرها را بوسیده‌ایم و روی تاقچه گذاشته‌ایم که دیگر حتی تاقچه‌ای هم برای به یادگار گذاشتن چیزی در خانه‌ها مان نداریم...»¹² (مهدی نصیری، روزنامه قدس، ۸۲/۵/۲۱)

به نظر می‌رسد این نگاه سطحی به شاهنامه یا استفاده دلخواه از ابیات آن بدون رویکرد منطقی و وفادار به متن اصلی، ابزاری در دست بدخواهان ایران است تا بر ایرانیان و به ویژه فردوسی و شاهنامه بتازند و فردوسی را به ناروا «ناسیونالیستی فاشیست» و «ملی‌گرایی نژادپرست» بخوانند و یا در جایی بنویسند: «...هنر نزد ایرانیان است و بس!» شوونیست‌های ایرانی هر جا که گمیت‌شان لنگ می‌شود و مدرکی برای هنرمندی اسلاف خود نمی‌یابند، به این گفته شاعر بزرگ‌شان متوسل و غرق افتخار می‌شوند!...»

اکنون پرسش این است که آیا به‌راستی مقصود فردوسی از واژه «هنر» در اینجا همانا هنرهایی چون سینما و تیاتر و غیره است؟ آیا این گونه برداشت‌ها از شاهنامه و به‌کار بردن آن به‌عنوان یک «زبانزد»، درست و در راستای پاسداشت ارزش‌های آن است؟



برای دریافت مقصود فردوسی از واژه هنر در این عبارت، شایسته است که به متن اصلی شاهنامه فردوسی نگاهی داشته باشیم و بیت مورد نظر را در متن «داستان بهرام گور» بخوانیم:

در روایات مربوط به بهرام گور در شاهنامه می‌خوانیم که او به صورت ناشناس به «قنوج» در هندوستان می‌رود و در نقش پیک، نامه‌ای را نزد شنگل فرمان‌روای آنجا می‌برد، اما دیری نمی‌پاید که شنگل شیفته توانمندی‌های بهرام گور می‌شود، او را برادر خود می‌خواند و از او می‌خواهد که در هندوستان نزد او بماند و به ایران باز نگردد. در این هنگامه، فرمان‌روای هند از بهرام گور می‌خواهد که به کمک مردم هند بشتابد و کرگ درشت اندام و خطرناکی که روزگار را بر مردم سیاه کرده بود، از پای درآورد.

بهرام گور به همراه چند نفر از سپاهیان همراهش به پیکار با کرگ رفت و او را از پای درآورد و سرش را نزد شنگل فرستاد. اما شنگل که نمی‌دانست این فرستاده همان بهرام گور پادشاه ایران است، از بیم رفتن او از هندوستان و خطر حمله ایران به هند پس از آگاهی از ضعف سپاه هندوستان، در اندیشه شد تا بهرام گور را به پیکار با اژدها بفرستد تا شاید در نبرد با اژدها بمیرد و به ایران بازنگردد؛ پس، از بهرام خواست اژدهایی را که در آب و خشکی زندگی می‌کرد و برای مردم و جانوران دیگر خطر آفرین بود از پای درآورد. این بار نیز بهرام در نبرد با اژدها پیروز شد و سرش را نزد شنگل فرستاد.

شنگل که دید هنگام بازگشت بهرام به ایران نزدیک است، در اندیشه شد تا بهرام را بکشد اما به توصیه مشاورانش از این کار منصرف شد و تصمیم گرفت که یکی از دخترانش را به بهرام دهد تا او را پایبند هند نمایند. بهرام از ترفند شنگل آگاه شد اما بهتر دید که دختر او را به زنی بگیرد و سپس راهی ایران شود، پس پیشنهاد او را پذیرفت و از بین سه دختر شنگل، سپینود را به همسری برگزید. در این میان، فغفور چین آگاه شد که مردی دلیر از ایران به هند رفته و در آنجا ماجراها داشته است، پس در رقابت با هند و از بیم نزدیکی دو کشور، نامه‌ای به فرستاده پارسی یا همان بهرام گور در هند نوشت و او را به چین دعوت نمود. فغفور در نامه‌اش از توانمندی بهرام در کشتن کرگ و اژدها یاد کرد و به او وعده داد که اگر به چین رود هرگاه بخواند باز گردد، مانع او نخواهد شد و به او خلعت و خواسته خواهد داد.

اما چون نامه فغفور نزد بهرام گور رسید که به عنوان پیک و با نام ساختگی «برزو» در هند مهمان شنگل بود، وی پس از خواندن نامه فغفور برآشفته شد، چون دید که فغفور خود را با عنوان «شاه



جهان و تاج مهان» نامیده است.

پس بهرام در پاسخ فغفور نوشت: تو خود را شاهنشاه خوانده‌ای اما بدان که شاهنشاه کسی جز بهرام گور نیست و آنچه را که من در هندوستان کرده‌ام از کشتن کرگ و اژدها، همه از نیک اختری شاه‌بهرام بوده است و این را بدان که من و یارانم در مهارت‌های رزمی و شکار برتریم چنان که کرگ ژبان را نیز کس ندانیم و در شمار نیاوریم. اگر من دختر از شاه هند گرفتم در پاداش دلیرمردی من بوده است که شاه هند مرا شایسته پیوند با خویش دید. بدان که مرا به مال و خواسته تو نیازی نیست که بهرام‌شاه با بخشندگی‌هایش مرا بی‌نیاز کرده و من همواره از او سپاسگزارم ...

دگر آنک گفتی که من کرده‌ام / به هندوستان رنج‌ها برده‌ام

همان اختر شاه‌بهرام بود / که با فرّ و اورند و با نام بود

هنر نیز ز ایرانیان است و بس / ندارند کرگ ژبان را به کس ...

داستان بهرام گور در شاهنامه ادامه دارد اما آنچه موضوع بحث ماست، معنی و مفهوم بیت اخیر است که در برخی نسخه‌های شاهنامه به صورت زیر هم آمده:

هنر نزد ایرانیان است و بس / ندارند شیر ژبان را به کس!

در نسخه ویراسته خالقی مطلق^۱ با در نظر داشتن کهن‌ترین نسخه‌های خطی، این بیت به صورت زیر آمده است:

هنر نیز ز ایرانیان است و بس / ندارند کرگ ژبان را به کس!

از این تفاوت‌های جزئی بین نسخه‌ها که بگذریم، روشن است که مصرع مورد نظر در پیوند با مصرع بعدی و با توجه به روند داستان بهرام گور، معنی و مفهومی غیر از آنچه متداول است، دارد.

بی‌گمان در این بیت منظور از واژه «هنر» که فردوسی از زبان بهرام‌گور بازگو می‌کند، همانا اوج توانمندی بهرام‌گور و یارانش در رزم‌آوری و شکارگری در ستیز با اژدها و کرگ است. همچنین منظور از واژه «ایرانیان» نیز در این بیت همانا شخص بهرام‌گور و یارانش در آن پیکار هستند که باکی از کرگ ژبان به دل راه ندادند و او را در شمار نیاوردند.

بر این پایه، در سخن فردوسی، هنرمند صفتی است برای کسی که رزمجو، دلیر و مسلط به فنون و مهارت‌های رزمی در میدان جنگ یا در هنگام شکار است؛ چنانکه در بیتی دیگر می‌خوانیم:

به دشمن نمایم هنر هرچه هست / ز مردی و پیروزی و زور دست

با بررسی متون کهن ادب فارسی، در می‌یابیم که واژه «هنر» بسته به کاربرد در متن بزمی، رزمی یا



عرفانی در معانی عام و متنوعی همچون انسان کامل و فرزانه، مهارتِ رزمی، هوشیاری و زیرکی، قابلیت، لیاقت، کفایت، کیاست، توانایی شگفت جسمی یا روحی، علم، معرفت، سیاست، فراست، شجاعت، عدالت، زورمندی، فداکاری، شهامت، تقوی، حکمت، دیانت، فضیلت، کمال و گاه به معنی صنعت و پیشه آمده است.

اما امروزه واژه «هنر» مفهوم دیگری در زبان فارسی دارد و بار معنایی متفاوتی یافته است. امروزه به انتخاب فرهنگستان، واژه «هنر» برابر با واژه «ART» گرفته شده که برای آن تعاریف و نظریه‌های متفاوتی ارائه شده است. برای نمونه طبق یک تعریف: هنر مجموعه‌ای از آثار یا فرآیندهای ساخت انسان یا احساس و ایده‌های ذهن هنرمند است که در جهت اثرگذاری بر عواطف، احساسات و هوش انسانی و یا به منظور انتقال یک معنی یا مفهوم خلق می‌شوند و تأثیری عمیق و ماندگار بر روح انسان می‌گذارند.

از مهم‌ترین رشته‌های هنری می‌توان به هنرهای تجسمی (نقاشی، طراحی، پیکره‌سازی، عکاسی و چاپ)، هنرهای نمایشی (تئاتر و رقص)، موسیقی، ادبیات (شعر و داستان)، سینما، معماری و ... اشاره نمود.

به این ترتیب، هرگز نمی‌توان و نباید واژه «هنر» را در بیت مورد نظر شاهنامه، به معنی امروزی آن و مترداف با واژه انگلیسی «Art» دانست. همچنین واژه «ایرانیان» در این بیت را نیز نمی‌توان به تعبیر امروزی و معادل «ملت ایران» در نظر گرفت.

جایگاه بهرام گور در تاریخ و روایات:

بهرام گور یا بهرام پنجم یا وهرام پنجم، پانزدهمین شاهنشاه ساسانی از سال ۴۲۱ تا ۴۳۸ میلادی پادشاه ایران بود. بهرام گور یکی از پرآوازه‌ترین شاهنشاهان دودمان ساسانی است و یکی از دوره‌های خوش در تاریخ ایران زمان ساسانیان، دوره بهرام گور است.²



نگاره بهرام گور بر سکه

بهرام، پادشاهی پهلوان منش، جنگاور، نیرومند، کامران، محبوب و خیرخواه بوده است^{3و4}. به سخن دیگر هیچ پادشاه ساسانی مانند بهرام پنجم از وجاهت ملی برخوردار نگردیده است. وی شکارگر، شاعر، موسیقی‌دان و به کمال، متمتع از زندگانی بود و از درگیری با بزرگان دوری کرد و بخشی از قدرت را به آنان واگذاشت^{4و5}.

بر روی بعضی از سکه‌های بهرام پنجم القاب او به این صورت نوشته شده: «مزداپرست خدایگان بهرام شاهنشاه شادکننده کشور»¹. داستان پادشاهی بهرام گور در شاهنامه به راستی یک «شادی‌نامه» است. با این همه، این شاه، تنها نخجیرجوی و شادی‌خواه نیست، و گرچه از جنگ و کشتار بیزار می‌جوید، اما به همان اندازه برای دفاع از کشور آماده و هشیار است. بر این پایه، بهرام گور شاید دوست داشتنی‌ترین شاه برای فردوسی و ایرانیان بوده است و اگر «تئودور نولدکه» پژوهشگر آلمانی او را «پهلوان محبوب و افسانه‌آمیز منظومه» در بخش تاریخی شاهنامه می‌شمارد، چندان به خطا نمی‌رود⁶.



نگاره بهرام گور همراه با آزاده در شکارگاه بر بشقاب دوره ساسانی، موزه متروپولیتن طبق شاهنامه فردوسی و متون دیگر همچون تاریخ بلعمی، بهرام گور به قنوج می‌رود و در آنجا دلاوری‌ها می‌کند. قنوج یا کَنوج (Kannauj) شهری در ایالت "اوتار پرادش" (Uttar Pradesh) در شمال هندوستان و در 8 کیلومتری رود گنگ است.

اما برخی بر این باورند: ماجراهای بهرام گور در هندوستان، داستان‌هایی ساخته و پرداخته مردمان و سرایندگان در ستایش توانمندی‌های اوست و به این دلیل در هند روی می‌دهند که شگفتی‌های هند نه تنها در دوران باستان، بلکه امروزه نیز پرآوازه و شنیدنی و دیدنی است پس وجود اژدها و گرگ (کرگ) و نبرد بهرام با آنها در سرزمین هند چندان دور از اندیشه سازندگان آن داستان‌ها نبوده و داستان را بیشتر منطقی نشان خواهد داد.²

در این مورد محمد ولی‌الحق انصاری شاهنامه پژوه هندی معتقد است: «... ورود بهرام در هند هیچ‌گاه در تاریخ هند ذکر نشده [...] ولی داستان شنگل اگر واقعا بر حقایق مبتنی هست، ممکن است که شنگل یکی از راجه‌های شبه قاره هند باشد که در منطقه غربی یا تمامی هند حکمرانی می‌کرد و فردوسی او را به عنوان یکی از شاهان بزرگ جلوه داد...»⁷



به نظر می‌رسد که واژه شنگل دگرگون شده شنکر (Shankar = Lord Shiva) در زبان سنسکریت است به معنی «آرامش دهنده» که در هند نامی برای «شیوا» خدای هندوان است و نیز نامی برای پسران هندی است.

اکنون که سخن از پیکار هنرمندان بهرام گور و یارانش با کرگ و ازدها در میان است بجاست نگاهی دقیق‌تر به شاهنامه داشته باشیم تا ببینیم حیواناتی که بهرام گور به نبرد با آنها پرداخته آیا از جنس موجودات شناخته شده زمینی بوده‌اند یا موجوداتی خیالی و داستان پرداخته هستند.⁸

پیکار بهرام گور با کرگ:

فردوسی در «گفتار اندر کشتن بهرام گور کرگ را در هندوستان»، کرگ را که بهرام به پیکار با او می‌رود، چنین توصیف می‌کند:

یکی کرگ بود اندر آن شهر شاه / ز بالای او بسته بر باد راه
از آن بیشه بگریختی شیر نر / همان ز آسمان کرگس تیزپر
یکایک همه هند از او پُر خروش / از آواز او کر شدی تیزگوش!

بهرام به همراه چند تن از یارانش به جستجوی کرگ می‌روند و از دور او را می‌بینند:

چُن از دور دیدند خرطوم او / ز هنگش همی پست شد بوم او

بهرام با تیر و کمان بر کرگ حمله می‌کند و سرانجام در نبردی پُرکشاکش، سر از تنش جدا می‌کند و نزد شنگل می‌فرستند.

اما پرسش اینجاست: حیوانی که بهرام با او پیکار می‌کند و در برخی از نسخه‌های شاهنامه «گرگ» و در برخی دیگر «کرگ» نوشته شده به راستی چه حیوانی بوده است؟ و کدام نگارش برای نام این حیوان در نسخه‌های شاهنامه به واقعیت نزدیک‌تر است؟

با توصیفی که فردوسی ارائه می‌کند، به نظر می‌رسد: ویژگی‌های حیوانی که آسیب فراوان به مردم هند رسانده بود و با جثه‌ای بزرگ و صدایی گوش‌خراش همه را آزار می‌داد و در نگاه اول، بینی بزرگ یا خرطوم او از دور نمایان بود، با «گرگ» همخوانی ندارد. افزون بر این، پذیرفتنی نیست که دلاوری از ایران‌زمین همچون بهرام گور از پای درآوردن یک گرگ را برای خود افتخار بداند و هندیان در کشتن یک گرگ ناتوان مانده باشند!

اما این ویژگی‌ها با کرگ یا «گرگدن» همخوانی دارد که انواع بزرگ و خطرناکش از دیرباز در هندوستان زندگی می‌کرده است. کرگدن‌ها جانورانی پستاندار از راسته تکسمی‌ها و خانواده



«کرگدن‌ها» یا Rhinocerotidae هستند. کرگ یا کرگدن با این که گیاه‌خوار است اما برای انسان‌ها، حیوانی خطرناک به شمار می‌رود؛ به طوری که در هندوستان و نپال تعداد سالانه حملات و آسیب‌رسانی کرگدن‌ها به انسان بیش از ببرها و پلنگ‌ها است.¹⁰

یکی از انواع این حیوان، کرگدن هندی با نام علمی *Rhinoceros unicornis* است که بزرگ‌ترین گونه کرگدن در آسیا می‌باشد. زیستگاه آن‌ها علفزارها و مُرداب‌هاست و بیشتر در شمال هند و نپال زندگی می‌کنند. در حال حاضر تعداد کرگدن‌های هندی بین ۱۵۰۰ تا ۱۷۰۰ راس می‌باشد.¹⁰ آنها در قدیم در شرق پاکستان، در تمامی مناطق شمالی هند و جنوب نپال یافت می‌شدند و می‌دانیم که طبق روایت فردوسی در شاهنامه، بهرام گور در نزدیکی قنوج به نبرد با کرگ می‌رود.



کرگدن هندی با نام علمی *Rhinoceros unicornis*

پس حیوان درشت اندامی که هندیان را به ستوه آورده بود و بهرام گور به جنگ آن رفت، همانا «کرگدن هندی» بود که معمولاً طول بدنش ۴۲۰ سانتیمتر و دُم آن ۷۵ سانتیمتر است. بلندی قدّ این کرگدن ۱/۷۵ تا ۲ متر و متوسط وزنش ۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰ کیلو گرم است. رنگ پوست او خاکستری و پر از برآمدگی است. بر روی بدنش چین‌هایی نیز دیده می‌شود و این چین‌ها به شکلی هستند که گویی این جانور زره بر تن دارد. کرگدن‌ها از سرده «بینی شاخ‌ها» هستند و در نوع نر و ماده بر جلوی پوزه و بالای بینی خود یک شاخ دارند که شاخ نوع نر بزرگ‌تر از نوع ماده است.¹⁰ پس به نظر می‌رسد آنچه بهرام گور از دور دیده و فردوسی به عنوان «خرطوم» کرگ از آن نام برده، همانا شاخ بزرگ بر بالای بینی و پوزه کرگدن بوده است.



نبرد بهرام گور با اژدها:

به روایت فردوسی یکی دیگر از هنرنمایی‌های بهرام گور نبرد با اژدهاست. برخی این اژدها را موجودی خیالی یا افسانه‌ای پنداشته‌اند⁸ و برخی هم آن را گونه‌ای مار بزرگ دانسته‌اند⁹. فردوسی در این داستان اژدها را چنین توصیف می‌کند:

یکی اژدها بود بر خشک و آب / به دریا بُدی گاه و گاه بافتاب
همی درکشیدی به دم زنده پیل / و زو خاستی موج دریای نیل ...
بدو گفت سنگل که چندین بلاست / برین بوم ما بر یکی اژدهاست
به خشکی و دریا همی بگذرد / نهنگ دم آهنج را بشکرد

سنگل از بهرام خواهش می‌کند که اژدهای خطرناک را از پای درآورد. بهرام گور و یارانش به کنار آب رفتند و پس از یافتن اژدها، تیر بسیار به سوی او پرتاب کردند تا خونس جاری شد و از نیرویش کاسته شد. سپس دهانش را با پیکان پولادین دوختند و سرانجام با تیغ و تبرزین گردنش را زدند و تن پیکانش را بر خاک افکندند.

از توصیفات فردوسی چنین برمی‌آید که آن جانور در آب (دریاچه یا رود) زندگی می‌کرده و برای آفتاب گرفتن به خشکی می‌آمده است. آن جانور چنان تنومند و نیرومند بوده که می‌توانسته پیل زنده را که برای نوشیدن به کنار آب می‌آمده، به دندان گیرد. آن جانور در آب چنان چابک و یکه تاز بوده که هیچ آبی از دیگری از او زومندتر نبوده است.

بر بنیان سروده‌های فردوسی، آن جانور تا آن اندازه خطرناک بود که بهرام گور پیش از نزدیک شدن به او، ابتدا از دور، تیر پولادین فراوان بر او انداخت تا خونس جاری شده و سست و بی‌حال شود، سپس دهانش را که خطرناک‌ترین عضو او بود با تیر پولادین بدوخت و سرانجام دلش را درید و سر از تنش جدا نمود.



تندیس یادبود بهرام گور در یکی از میدان‌های شهر باکو در جمهوری آذربایجان از دیدگاه این نگارنده، بر بنیان شرحی که فردوسی در وصف اژدها ارائه می‌کند و روشی که بهرام گور برای کشتن او برمی‌گزیند، اژدهای مورد اشاره در حقیقت نوعی «کروکودیل» بوده است. کروکودیل (*Crocodile*) یا تمساح از خانواده کروکودیلیان (*Crocodylian*)، جانوری خزنده و سخت‌پوست با فک و دندان‌های بسیار نیرومند و دارای چهار دست و پا است، که در آب به راحتی شنا می‌کند، اما همیشه در آب نمی‌ماند و تخم‌هایش را در خشکی می‌گذارد. این خزنده بزرگ در آب‌های شیرین و گاهی در آب‌های کمی شور زندگی می‌کند و بزرگ‌ترین خزنده روی زمین، کروکودیل آب شور است.¹⁰

کروکودیل شکارچی فرصت‌طلبی است که در آب به کمین می‌نشیند و در لحظه نزدیک شدن انسان یا حیوان با چابکی جانوران بزرگ و انسان را شکار نموده و به عنوان غذا مصرف می‌کند؛ حتی فیل‌ها نیز ممکن است به عنوان شکار کروکودیل‌ها به شمار آیند. این موضوع نشان می‌دهد که سخن فردوسی درباره «به بر کشیدن زنده پیل» توسط اژدها یا همان کروکودیل اغراق نیست.



حمله کروکودیل به فیل و بچه‌اش؛

مارتین نیفلر، جهانگرد سوئسی زمانی که در حال بازدید از پارک ملی «لوآنگای جنوبی» در زامبیا بود موفق شد صحنه‌ای را که یک فیل آفریقایی و بچه‌اش مورد حمله یک کروکودیل قرار گرفته بودند، به تصویر بکشد.¹³

از آنجا که هندوستان در گذشته و حال زیستگاه بزرگترین کروکودیل‌های جهان بوده و هست، پس شگفت نیست که در زمان بهرام گور نیز چنین جانور بزرگی در هندوستان برای مردم مشکل‌ساز شده بود و مردم آن را اژدها می‌نامیدند.

گواه این موضوع در این دوران، کروکودیلی درشت اندام با طول ۷/۱ متر است که در آب‌های شور در ایالت اوریسا (Odisha/Orissa) در شرق هندوستان زندگی می‌کند و در سال ۲۰۰۶ میلادی، به عنوان «بزرگترین کروکودیل زنده جهان» نامگذاری شد. نام این کروکودیل که در پارک ملی بیتارکانیکا (Bhitarkanika) زندگی می‌کند، با همین عنوان در کتاب رکوردهای گینس ثبت شده است.¹⁰



خاستگاهان:

- ۱- شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، به کوشش: جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۶ خورشیدی. دفتر ششم، ص ۵۸۵.
- ۲- فرهنگ شاهنامه، حسین شهیدی مازندرانی، نشر بلخ، تهران، ۱۳۷۹ خورشیدی، ص ۱۷۰-۶۵.
- ۳- ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن سن، ترجمه: رشید یاسمی، ناشر: دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۴ خورشیدی. ص ۳۸۲-۳۷۴.
- ۴- ایران از آغاز تا اسلام، رومن گیرشمن، ترجمه: محمد معین، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴ خورشیدی. ص ۳۵۸-۳۵۷.
- ۵- تاریخ باستانی ایران، ریچارد نلسون فرای، مسعود رجب نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲ خورشیدی، ص ۵۱۲-۵۱۰.
- ۶- شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، مرتضی ثاقب فر، ناشر: قطره- معین، تهران، ۱۳۸۷ خورشیدی. ص ۳۰۲-۲۹۴.
- ۷- نمیرم از این پس که من زنده‌ام (مجموعه مقالات)، به کوشش غلامرضا ستوده، مقاله: روابط سیاسی و فرهنگی بین ایران و هندوستان مطابق شاهنامه، محمد ولی‌الحق انصاری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۴ خورشیدی. ص ۶۷۶-۶۶۳.
- ۸- شاهنامه و زبان پهلوی، داریوش اکبرزاده، ناشر: پازینه، تهران، ۱۳۷۹ خورشیدی. ص ۱۸۴.
- ۹- فرهنگ فارسی عمید، حسن عمید، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ خورشیدی. ص ۱۲۶.

10- <http://fa.wikipedia.org>

11- <http://ns3.khabaronline.ir/news-156657.aspx>

12- <http://www.qudsdaily.com/archive/1387/html/5/1387-05-21/page6.html#top>

13- <http://hamshahrionline.ir/news-120643.aspx>

14- <http://www.zoochat.com/216/indian-rhinoceros-whipsnade-26th-september-2009-a-107345>

